

باسمه تعالی

زندگی با وجهِ یمینی

آن سیه‌چرده که شیرینی عالم با اوست چشم می‌گون، لب خندان، دلِ خرّم با اوست

جناب حافظ در نظر به وجهِ متعالی «ما به إزاءِ انسانیِ خود» و در رابطه با اُنسی که می‌خواهد با او داشته باشد، به وصف او می‌پردازد، و او را چنین وصف می‌کند که: آن خودِ آسمانی در عین داشتنِ ملاحظت، طوری است که شیرینیِ عالم با اوست. با چشمانی می‌گونه و شراب‌آسا که بیننده‌ی خود را مستِ جمالش می‌کند. دارای لبانی خندان همراه با دلی خرّم. و این صورتِ متعالی «ما به إزاءِ انسانیِ ما است» که می‌توان در عشق به او خود را بیابیم و عشق را در خود معنا کنیم.

جناب حافظ در این نوع غزل‌ها به وجهِ ملکوتی‌اش که نیمه‌ی متعالیِ اوست نظر می‌کند به عالمی که از آن‌جا رمزها به انسان می‌رسد و اگر کسی رمزشناس باشد متوجه‌ی اشارات و رمزهای سخنان امثال حافظ می‌شود و می‌تواند آن سخنان را به تأویل ببرد و متوجه شود آن سخنان ریشه در بُعدِ ملکوتیِ گوینده دارد¹ و آن واقعیتی است فرشته‌وَش که می‌توانیم با آن مرتبط باشیم و آن مثلِ اعلای انسان است، و امثال حافظ و سهروردی می‌توانند با او معاشقه کنند و آن را که سیمرغِ آن‌ها محسوب می‌شود به عنوان حقیقت، در افقِ جان خود داشته باشند، با توجه به این که «زیبایی هاله‌ای از حقیقت است» یعنی هر جا حقیقت هست زیبایی هاله‌ای است در اطراف آن، و جناب حافظ نظر به زیبایی حقیقتِ سیمرغِ خود می‌اندازد و در غزلیاتِ خود آن را گزارش می‌دهد، بعضی مواقع آن چنان خیالِ قدرتِ پرواز می‌یابد که انسانِ محبوبِ ملکوتیِ خود را در مقابلِ خود می‌یابد و آن‌چه که در عالمِ مثال برای انسان هست قابلِ شهود می‌گردد، به همان معنایی که افلاطون در نظریه‌ی «مُثل» به آن می‌پردازد.

گرچه شیرین‌دهنان پادشاهانند، ولی او سلیمان زمان است که خاتم با اوست

در بین شیرین‌دهنان که همچون پادشاهان بر جان انسان‌ها حکومت می‌کنند، آن وجهِ متعالی که من به دنبال آن هستم، چیز دیگری است. او همانند سلیمان خاتم دارد و با انگشتتریِ خود عالم را افسون می‌کند تا در مسیرِ عشقِ به خود، عقل و اختیار از کف برود و یگانگی با محبوب که اوجِ عشق‌ورزی است، محقق شود.

خال مشکین که بدان عارضِ گندم‌گون است سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست

خال سیاهِ آن وجهِ متعالی که بنا است من با انس با او خود را بیابم، طوری بر چهره‌ی گندم‌گون او به زیبایی ظهور کرده که از جهت جذابیت همانند دانه‌ی گندمی است که رهن آدم شد و او را در خود متوقف کرد که به چیز بالاتری فکر نکند. و این محبوبِ ملکوتی این چنین مرا در خود متوقف کرده که به چیزی بالاتر نمی‌توانم اندیشه کنم، هرچه بادا باد.

¹- به همان معنایی که در آخر سوره یس داریم «فَسُبْحَانَ الَّذِي بَدَأَكُمْ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» پس منزّه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز می‌گردید.

دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست

آن وجه متعالی که زیبایی اش او را فراگرفته، اگر از جهتی با من بیگانه نیست، ولی آن چنان هم نیست که همواره در منظر جان من حاضر باشد، آری! عزم سفر می کند و مرا در تنهایی ام تنها می گذارد و حال، من با این دل مجروح چه کنم در حالی که مرهم این دل مجروح، حضور او و انس من با اوست.

روی خوب است و کمال هنر و دامن پاک لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

علت دل دادگی من به این وجه متعالی که همت همه‌ی پاکان عالم با اوست و همه می خواهند همواره با چنین وجهی به سر برند، آن است که علاوه بر آن چه در بیت اول در وصف او به میان آمد، دارای رویی خوب و کمال هنر و دامن پاک است. یعنی هر آن چه هر انسانی برای خود می طلبد که آن باشد تا از خود فرار نکند و بتواند با خود به سر برد، در او می توان یافت.

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

آن که من به دنبال آن هستم اگر از جهتی به من نزدیک است، به جهت جنبه‌ی ملکوتی اش، سخت از دسترس من دور است و از علو مرتبه‌ی او همین بس که مانند عیسی صلی الله علیه و آله با دم قدسی خود می تواند من مردم را زنده کند و به شرف آورد و بدین لحاظ هرگز نمی توانم از او دل، بر کنم و نسبت به او بی تفاوت باشم.

حافظ از معتقدان است گرامی دارش زان که بخشایش بس روح مکرم با اوست

در رابطه با علو مرتبه‌ی آن وجه متعالی که به راحتی در دسترس نیست، اعلام می دارد که حافظ متوجه و معتقد به آن وجه متعالی هست و نسبت به آن امر بی تفاوت نمی باشد، پس او را از خود مران زیرا بخشایش فراوان که مشخصه‌ی روح مکرم است هم با آن وجه متعالی است و انسان می تواند در مأنوس بودن با او و این که هر کس می تواند با رفع حجاب از وجه یمینی اش به بودن با او امیدوار باشد زیرا آن وجه یمینی چیزی جز نیمه‌ی متعالی ما نیست.

والسلام